

مسئله‌مند شدن جوانی: مطالعه‌ای تاریخی درباره‌ی رؤیت‌پذیر شدن

جوانی در ایران معاصر

معصومه شقاقی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی دانشگاه علم و فرهنگ تهران

آرش حیدری^۱

عضو هیئت علمی گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علم و فرهنگ تهران

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۶، شماره دو: ۳۷-۶۵

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

پذیرش ۹۹/۱/۱۱

دریافت ۹۸/۱۱/۲۱

چکیده

پژوهش حاضر با هدف فهم چگونگی رؤیت‌پذیر شدن جوانی برای علوم انسانی ایران انجام شده است. این پژوهش با تأکید بر دیرینه‌شناسی و تبارشناسی تلاش دارد آغازین لحظات شکل‌بندی جوانی همچون ابژه دانش-قدرت را بررسی کند و نشان دهد که جوانی چگونه پروبلماتیک (مسئله‌مند) شده است. از این رو از یک سو با بررسی نهادهایی که در فاصله سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ حول جوانی شکل گرفته‌اند، منطبق‌کردارها را پی می‌گیرد و در سطح بعد با بررسی متونی که در این دهه‌ها درباره‌ی جوانی نوشته شده‌اند به بررسی گفتمان‌هایی می‌پردازد که جوانی را رؤیت‌پذیر و بدل به مسئله کرده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهند که چهار گفتار دینی، حقوقی، جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه در همدستی استراتژیکی که با یکدیگر دارند در چارچوب منطق توسعه و پیشرفت، جوانی را بدل به موضوعی برای آسیب‌شناسی می‌کنند. از این حیث آغازین لحظات شکل‌بندی جوانی همچون ابژه دانش-قدرت همراه است با آسیب‌شناسانه خواندن جوانی. این یافته‌ها با نظر به منطق رایج مطالعات آسیب‌شناسی اجتماعی در ایران امروز مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

کلیدواژه‌ها: جوانی، گفتمان، رؤیت‌پذیری، پروبلماتیک شدن.

مقدمه

جوانی یکی از کلیدی‌ترین دال‌های گفتارهای امروز ما است. از تلقی کردن جوانی همچون یک فرصت اقتصادی گرفته تا یک تهدید فرهنگی، از خواندن جوان ذیل شادکامی گرفته تا بدل شدن جوانی به بستری برای انواع بزه و آسیب. هرچه هست بخش بزرگی از دانش اجتماعی و انسانی ایران معاصر حول جوانی شکل‌بندی می‌شود. به عبارت دیگر جوانی بدل به گره‌گاهی شده است که بسیاری از گفتارها را به یکدیگر پیوند می‌زند.

مروری بر متون منتشر شده پیرامون علوم اجتماعی و روان‌شناسی نشان می‌دهد که جوانی و جوانان آماج مجموعه بزرگی از پژوهش‌ها، مداخلات، سیاست‌گذاری‌ها و... است. این مجموعه بزرگ از پژوهش‌ها روی ساحتی رؤیت‌پذیر و روشن به نام جوانی استوار شده‌اند و موضوع مورد مطالعه خود را به روشنی دریافته‌اند. به عبارت دیگر جوانی و جوانان یک واقعیت اجتماعی روشن و بدیهی است که طی یک مقوله‌بندی سنی مشخص می‌توان این گروه را از دیگر گروه‌های اجتماعی متمایز ساخت و مجموعه‌ای از پژوهش‌ها را ساماندهی کرد.

اگر به جای مواجهه‌ای هم‌زمانی به صورتی درزمانی به جوانی بنگریم چه خواهیم دید؟ آیا جوانی همواره ابژه‌ای چنین روشن بوده است؟ به نظر می‌رسد که مطالعه جوانی و جوانان در برهه‌ای از تاریخ متولد شده باشد. آغازین شکل‌بندی‌های فهم علوم اجتماعی ایرانی از جوانی طرح‌واره‌هایی بنیادین را برای مواجهه با این ابژه نوپدید شکل داده است که بسیاری از آن‌ها تا امروز ادامه دارند. مسئله اساسی پژوهش حاضر این است که لحظه‌ای ناپیدا را هویدا کند که در آن مقوله‌ای به نام جوانی و ابژه‌ای به نام جوانان شکل‌بندی شده‌است و نشان دهد که آغازین مواجهاتی که جوانی را برای علم انسانی بدل به مسئله کردند در چه افقی آن را برساختند و پدیدار کردند. گره خوردن جوانی به مجموعه بزرگی از مفاهیم و هم‌نشین شدن جوانی با فراغت، شادی، بیکاری، آسیب اجتماعی، اعتیاد، سبک زندگی، از خودباختگی و... که امروز برای ما جزء بدیهی‌ترین محورهای هم‌نشینی است تاریخی دارد. چنین نیست که در همه تاریخ پدیده‌ای همچون جوانی ابژه‌ای بدیهی و مشخص بوده باشد. جوانی همچون ابژه علم اجتماعی و انسانی ساخته شده است و طی فرایندهای متکثری از گره خوردن گفتارهای مختلف از منابع مختلف شکل‌بندی شده است. جوانی گره‌گاه برخورد مجموعه‌ای از گفتارها است و برای فهم

پرابلماتیک شدن (مسئله‌مند شدن) جوانی در علوم انسانی ایران می‌باید به احیای لحظات آغازین شکل‌بندی این مفهوم پرداخت. به این ترتیب پرسش اساسی پژوهش حاضر این است که جوانی چگونه و طی چه فرایندهای گفتمانی‌ای بدل به مسئله شد؟

چارچوب مفهومی و پیشینه

بدیهی فرض کردن ابژه علم (در این مطالعه جوانی) و همه‌زمانی و همه‌مکانی فرض کردن آن منطق درونی علم را به بحران می‌اندازد و موجب تکرار طرح‌واره‌ای می‌شود که در آغازین لحظات شکل‌بندی یک ابژه درافکنده شده است. پرسش درباره ابژه علوم پرسشی است که بخش عمده‌ای از فلسفه علم را در بر می‌گیرد. وقتی این پرسش درباره ابژه علوم اجتماعی و انسانی طرح می‌شود پیچیدگی‌های بیشتری نیز به خود می‌گیرد. بدون طرح چنین پرسش‌هایی نوعی عینیت‌گرایی پوزیتیویستی غلبه خواهد کرد. این مسئله مورد توجه ادوموند هوسرل، در بحران علوم اروپایی، نیز قرار گرفته است. عدم طرح پرسش‌های هستی‌شناسانه از موضوع یک رشته علمی و بدیهی و طبیعی فرض کردن آن نوعی طبیعت‌گرایی و رئالیسم خام را به بار خواهد آورد (بنگرید به هوسرل، ۱۳۸۸).

نتایج این رئالیسم خام برای علوم اجتماعی هولناک است چراکه این علوم را در نوعی مکانیک‌گرایی اسیر خواهد کرد که نمونه بارز آن را در غلبه پوزیتیویسم بر علوم اجتماعی ایران می‌توان ردگیری کرد. بدیهی است منظور از پوزیتیویستی بودن صرفاً کمیت‌گرایی در تحقیق نیست بلکه چشم‌انداز پوزیتیویستی است. به عبارت دیگر پژوهش کیفی نیز می‌تواند عمیقاً در چشم‌اندازهای پوزیتیویستی درغلتنده باشد. ویژگی اصلی این چشم‌انداز یکی طبیعت‌گرایانه فهمیدن موضوع مطالعه خود است و دیگری جدا کردن جزء از کل. برخورد با چیزها همچون اموری جدا افتاده. برای مثال جوانی را همچون یک ابژه طبیعی فهمیدن و آن را هستی چندوجهی تاریخی، اقتصادی، فرهنگی جدا کردن. جدا ساختن جوانی از اقتصاد سیاسی و منطق عمل دولت و نظم دانش و ...

با این وصف مسئله اساسی را باید در مسئله‌مندی و رؤیت‌پذیر شدن فهمید و با طرح پرسش تاریخی از چگونگی آشکار شدن ابژه‌ها منطق درون‌ماندگار نظام دانش را فهم کرد. به این ترتیب مفهوم اساسی پژوهش حاضر مفهوم پروبلماتیک (که به پرسمان نیز ترجمه شده) است. متأسفانه توجه به مفهوم پروبلماتیک در فضای فکری ایران بسیار کم بوده است. هیچ نظریه‌ای و اندیشه‌ای در هیچ کجا قابل طرح نیست، مگر اینکه پروبلماتیک مشخصی داشته باشد. پروبلماتیک بستر و زمینه‌ای است که نظریه‌ها را شکل می‌دهد و ساختار حاکم بر نظریه‌هاست. همانطور که آلتوسر (۱۹۷۰) می‌گوید مسئله اصلی شناخت شیوه‌ای است که یک نظریه مسائل را مفهوم‌پردازی کرده و شیوه‌های حل مسئله را ارائه می‌کند. این یعنی کشف پروبلماتیک یک نظریه. تمامی پژوهش‌ها و نظریه‌ها و گفتارها درون یک پروبلماتیک قرار دارند (ولو اینکه بدان آگاه نباشند).

تفکر پوزیتیویستی بر دوگانه سوژه-ابژه استوار است و ابژه را واجد خصلتی طبیعی می‌فهمد. طرح مفهوم پروبلماتیک نقدی است بر این دوگانه. ابژه چیزی نیست که آن بیرون افتاده باشد تا ما به سمت کشفش حرکت کنیم، ما با مسئله سروکار داریم و مسئله چیزی است که خلق می‌شود. از این حیث در درون نظریه است که مسئله و ابژه خلق می‌شود. اگر چنین باشد آنگاه مسائل ما دیگر پرسش از ذات چیزها نیستند بلکه نقادی خود پرسش‌ها و فهم چگونگی خلق و طرح یک پرسش است. به عبارت دیگر تفکر یعنی پرابلماتیک کردن (بدل کردن به مسئله) چیزها (بنگرید به مانیکلیه^۱، ۲۰۱۲). با این وصف مسئله بر سر فهم هستی‌شناسانه تاریخمند از برآمدن مسئله‌ها است. کار اندیشه دیگر این نیست که بازنمایی‌ها را دسته‌بندی کند و به آن‌ها نظم بدهد بلکه طرح پرسشی درباره خود پرسش‌ها است؛ اینکه پرسش‌های یک نظم معرفتی چگونه طرح شده‌اند؟ چگونه شرایط امکان پاسخ‌ها را فراهم کرده‌اند؟ (بنگرید به فوکو، ۱۹۹۸).

با این وصف بدون داشت چشم اندازی درباره تاریخ شکل‌بندی‌های نظری و فهم گسست پروبلماتیک نمی‌توان درباره ظهور نظریه‌ها و ابژه‌ها سخن گفت (بنگرید به آلتوسر، ۱۹۶۹). تلاقی باشلار، آلتوسر و فوکو یک کانون مهم معرفتی است برای فهم آنچه پروبلماتیک نامیده می‌شود و مضامینی همچون تاریخ، گسست پروبلماتیک، رؤیت‌پذیری محورهای جدی برای فهم پروبلماتیک محسوب می‌شوند (بنگرید به کلی^۲، ۲۰۱۸).

با نظر به آنچه گذشت پژوهش حاضر تلاش دارد با بازگشت به آغازین لحظات شکل‌بندی مسئله‌ای به نام جوانی و رؤیت‌پذیر شدن جوانانشان دهد که نخستین طرح‌واره‌های شناختی که مسئله‌ای به نام جوانی را طرح کردند چگونه دست به مسئله‌پردازی زده‌اند.

پیرامون مطالعات جوانان مقالات و مطالعات بسیار زیادی وجود دارد. آنچه پیشینه پژوهش حاضر محسوب می‌شود نه مطالعاتی درباره جوانان که مطالعاتی است درباره رؤیت‌پذیر شدن جوانی و جوانان. مروری بر مطالعات نشان می‌دهد که چنین پژوهش‌هایی در ادبیات داخل به ندرت انجام شده‌اند.

حیدری (۱۳۹۸) با بررسی مسئله نسل به پروبلماتیک شدن آن در دهه ۴۰ و نسبتش با صورت‌بندی مسئله نسل در دهه ۷۰ می‌پردازد. حیدری با منطقی‌دیرینه‌شناسانه در صدد است که نشان دهد نسل و تأمل بر نسل و فهم نسل نو همچون نسلی آسیب‌دیده و در حال زوال برساختی‌گفتمانی است که در دهه ۴۰ و همزمان با گسترش شهرنشینی و دگرگون شدن منطق زندگی روزمره پدید می‌آید. همدست شدن گفتارهای دینی با گفتارهای عالمانه اجتماعی و روان‌شناختی در مسئله‌دار کردن نسل جدید و ایده‌هایی همچون از دست رفتن ارزش‌ها، شکاف ارزشی و شکاف نسلی محصولی‌گفتمانی است که در دهه ۴۰ آغاز می‌شود و به صورت مختلف کماکان ادامه دارد. حیدری با بررسی متون مربوط به مسئله نسل‌ها ادعا می‌کند که قریب شصت سال است که تحولات نسلی همچون بحرانی عظیم صورت‌بندی می‌شوند. ادبیاتی که مدام در حال تکرار خود است. در بسیاری از موارد، یک پارادایم فکری خود را تکرار می‌کند بی‌آنکه به هستی‌پدیده مورد‌مناقشه نظر کند. این تکرار بی‌تفاوت دوری را به راه می‌اندازد که در عمل مجموعه‌ای از کردارها را (در قالب سیاست‌گذاری و...) تولید می‌کند.

بسلی^۱ (۲۰۱۰) به بررسی گفتمان‌هایی که می‌پردازد که جوانی را در قرن ۲۱ آماج خود قرار داده‌اند. او با تأکید بر مفاهیمی همچون نولیبرالیسم، جامعه سرمایه‌داری و حکومت‌مندی تلاش می‌کند مسئله شدن جوانی را توضیح دهد. حکومت بر خود ذیل حکومت‌مندی و خودگردانی ذیل نولیبرالیسم مورد بحث قرار گرفته‌اند. او نشان می‌دهد که نوجوانی چگونه بدل به ابژه روان‌شناسی شده است و جوانی بدل به ابژه جامعه‌شناسی. از نظر بسلی گفتمان

جوان در مخاطره‌گفتمانی رایج است که حکومت بر جوانی را بر حسب امنیت اجتماعی، سنجش خطرات، مدیریت و مسائل مربوط به بیمه ممکن می‌کند. او نشان می‌دهد که خودگردانی چگونه بدل به محوری اساسی در گفتمان‌های حول جوانی شده است. اگر جوان نتواند از خود مراقبت کند آنگاه مکانیسم‌های قدرت دولتی و قضایی به کار می‌افتند. به این ترتیب بسلی می‌خواهد نشان دهد که یکی از مسیرهای ممکن شدن منطق قدرت مشرف بر حیات از خلال پروبلماتیک کردن جوانی می‌گذرد. طرح مسئله جوانی نسبت وثیقی با منطق انسان اقتصادی و نیروی کار دارد.

کلی (۲۰۰۰) به منطق بازنمایی زیست در خطر جوانان می‌پردازد. او نشان می‌دهد که روایت غالبی که زندگی جوانان را بیان می‌کند بر مضامینی همچون خطر، عدم اطمینان و بحران تأکید دارد و این روایت غالب بدل به منطق رایج گفتارهای سیاسی و اجتماعی گشته است. کلی نشان می‌دهد که گفتار مبتنی بر زندگی در مخاطرل جوانان از روشنفکران تا کارشناسان و سیاست‌گذاران در چهرش و سیالیت است و غایتش تنظیم کردن و بهنجار کردن زندگی جوانان است. او هشدار می‌دهد که بسط این گفتمان به بسط قدرت نظارتی و مداخلات جدی در زندگی جوانان خواهد انجامید و قلمروهای مختلفی از جمله مدرسه، پلیس، خدمات بهداشتی، نظام قضایی مرتبط با جوانان و نوجوانان و... را در بر خواهد گرفت که مبتنی بر سلطه هرچه بیشتر بر بدن‌ها و ذهن‌ها است.

روش پژوهش

پژوهش حاضر با رویکردی دیرینه‌شناسانه در پی بررسی سامانه‌هایی از دانش است که در آن جوانی به مثابه یک داده است و جوان/جوانان به مثابه یک ظهور کرده است.

هدف از دیرینه‌شناسی نشان دادن آستانه‌های رؤیت‌پذیری است. به این معنا که یک ابژه چگونه ساخته و متولد شده است و مسائل چگونه و طی چه فرایند گفتمانی‌ای خلق شده‌اند. به این معنا هدف از این روش فهم علت غایی تغییرات نیست بلکه پاسخ به چیستی و چگونگی تغییر است: «من مخالف این شکل از تاریخ هستم که تغییر را داده فرض می‌کند و هدفش آن است که علت این داده را کشف کند. به گمان من، تاریخ وظیفه‌ای مقدماتی و متواضعانه‌تر و

شاید بتوان گفت ریشه‌ای تر دارد. تاریخ باید در جستجوی این پرسش باشد که تغییر چیست و چه محتوای مشخصی دارد» (فوکو، ۱۳۹۲: ۱۸).

به این ترتیب می‌خواهیم روند چینش و انباشت گزاره‌هایی را توضیح دهیم که در آغازین لحظات شکل‌بندی مسئله، روی یکدیگر تلنبار شده‌اند و مسئله‌ای به نام جوانی را پدید آورده‌اند و آن را بدل به ابژه علوم انسانی کرده‌اند.

به این ترتیب سه گام اساسی در یک پژوهش دیرینه‌شناسانه برمی‌داریم:

۱. نخستین پرسش: چه کسی سخن می‌گوید؟ در مجموعه همه افراد سخنگو، چه کسی مسئول کاربرد این نوع زبان است؟

۲. باید محل‌های نهادینه‌ای را توصیف کنیم که عامل گفتمان خود را از آن می‌گیرد و این گفتمان خاستگاه مشروع و نقطه کاربردش را در آن می‌یابد.

۳. جایگاه‌های سوژه را همچنین موقعیتی تعریف می‌کند که سوژه می‌تواند این موقعیت را نسبت با عرصه‌ها یا گروه‌های گوناگون ابژه‌ها اشغال کند (فوکو، ۱۳۹۳: ۸۰-۷۹).

در سطح دیگر تلاش داریم سطوح غیرگفتمانی که مجموعه‌ای از کردارها و بسترها و رویدادها هستند را نیز وارد تحلیل کنیم. به این ترتیب برای فهم سطوح گفتاری از دیرینه‌شناسی و برای فهم سطوح کرداری از تبارشناسی بهره خواهیم گرفت تا شرایط امکان پدیدآیی جوانی و مکانیسم‌های عمل قدرتی که جوانی را به کنترل خویش درآورد را در خاستگاه‌های شکل‌بندیش توضیح دهیم.

رؤیت‌پذیر شدن جوانی همچون ابژه‌ای برای حقوق، روان‌شناسی، جرم‌شناسی و... در دو سطح غیرگفتمانی و گفتمانی امکان‌پذیر شد. مکانیسم وارد شدن جوانی به عرصه مسئله در این دو سطح به قالب‌های متفاوتی صورت پذیرفت. به عبارت دیگر منطق عمل کردارها در یک سطح و منطق عمل گفتارها در سطح دیگری جوانی را به عرصه مناقشات بدل کردند. در سطوح غیرگفتمانی مسئله بر سر جمعیت و فعل و انفعالاتش بود و در سطوح گفتمانی مسئله بر سر خلق هویتی آسیب‌شناختی به نام جوانی بود.

سطوح غیرگفتمانی و آشکار شدن جوانی

تلاقی مجموعه‌ای از کردارهای نهادی بدل به محوری اساسی در منطق قدرت دولت شده بود. به عبارت دیگر در سال‌های پس از ۱۳۲۰ نوعی زیست-سیاست^۱ پا به عرصه وجود گذاشته بود که می‌بایست جمعیت را سازماندهی، بهره‌ور، کارآمد و مهمتر از همه تربیت کند. سیاست‌های تربیت، کنترل و شکل‌دهی به جمعیت موجب شد که نهادهایی مختلف حول دسته‌بندی جمعیت به کودک، جوان و پیر شکل‌بندی شوند. بخش عمده‌ای از این نهادها حول کودکی و جوانی سازماندهی شدند. آرایش این نهادها و الگوی عمل آن‌ها منظومه‌ای را پدید می‌آورد که در تلاقی آن‌ها چیزی به نام جوانی و کودکی بدل به مسئله می‌شود.

برپایه آمارگیری بانک مرکزی ایران در سال ۱۳۱۸، بخش مهمی از جمعیت ایران هنوز در روستاها زندگی می‌کردند و جمعیت ایلات و عشایر نیز در خور توجه بود (هادی زنون، ۱۳۸۴). در میانه دو جنگ جهانی، با گسترش راه‌های پیوستار میان مناطق کشور، آمدن کامیون به ایران و ساختن سیلوهای ذخیره گندم برای نخستین بار در تاریخ ایران، قحطی تا حد زیادی کنترل شد. در این دوره دولت آموزش رایگان و خدمات بهداشت همگانی را بنیاد نهاد و با رواج واکسیناسیون، نرخ مرگ و میر کاهش یافت. رشد جمعیت کشور در دوره ۱۳۱۹-۱۳۰۰ به حدود ۱,۲۶ در صد رسید (باریر، ۱۳۶۳). در این دوره، جمعیت -به ویژه شهرنشین- در حال افزایش است. در عین حال، اولین نشانه‌های ملموس جوان بودن جمعیت کشور در سال ۱۳۳۵ دیده می‌شود. ۶۵/۶ درصد جمعیت کشور به نسل جوان (زیر ۲۹ سال) اختصاص داشت که از این مقدار ۴۲/۱ درصد به گروه‌های سنی زیر ۱۵ سال تعلق داشت (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، دفتر امور زیربنایی، ۱۳۷۶). در سرشماری سال ۱۳۳۵ (البته با اشتباهات فراوان) کل جمعیت ایران ۱۸۹۵۴۷۰۴ نفر و جمعیت شهرنشین ۵۹۵۳۵۶۳ نفر بود. از دل سرشماری‌ها و دسته‌بندی جمعیت به جوان، پیر و... جوانی به عنوان یک داده جمعیت‌شناختی ظاهر می‌شود.

ظهور جوانی همچون داده‌ای جمعیت‌شناختی با رویدادهای دیگری هم‌زمان می‌شود که خصلت خاصی به فهم ترکیب جمعیتی و پیامدهای اجتماعی و امنیتی آن می‌دهد. با پایان دوره پهلوی اول با احیای جنبش کارگری پیش از کودتای ۲۸ مرداد مواجهیم (ازغندی، ۱۳۸۶: ۲۸۲).

در سال ۱۳۲۰ تعداد اعتراضات با بیش از ۵۰ نفر تنها سه مورد بود، این در حالی است که در ۱۳۲۳ اعتصاب‌ها به ۵۷ مورد رسید و اوج آن در ۱۳۲۵ بود که ۱۸۳ مورد اعتصاب روی داد (فوران، ۱۳۸۸: ۴۰۱)، در این دوره با شکل‌گیری احزاب مختلف با گرایش‌های سیاسی متنوع نیز مواجهیم؛ به گونه‌ای که طی دوازده سال اول سلطنت محمدرضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۳۲) حدود ۳۰ حزب و تشکل و انجمن سیاسی با انگیزه‌ها و اهداف مختلف تشکیل شدند (ازغندی، ۱۳۸۶: ۳۰۲) که این دوران با کودتای بیست و هشت مرداد به پایان رسید.

نسبتی وثیق برقرار است بین جوانی جمعیت، بالا رفتن شهرنشینی و رشد و گسترش صنعت. به عبارت دیگر، با وضعیت مادی نوپدیدی مواجهیم که در آن چیزی به نام جوانی در کنار شهر و صنعت در حال شکل‌بندی است. اهمیت یافتن کار، مسئله اداره شهر و منطق توسعه و پیشرفت سطوحی را به یکدیگر وصل می‌کند که رفتارشناسی جمعیت و اقشار آن موضوعیت پیدا می‌کند.

در همین فضا و در بازه سال‌های ۱۳۲۰-۳۰، چیزی به نام مسائل اجتماعی مهم می‌شود. پیدایش مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی به فاصله پنج سال پس از رخداد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پژوهش روی مسائل اجتماعی نمودی است از برآمدن فضایی جدید. به گفته علی‌اکبر سیاسی (سیاسی، ۱۳۴۱: ۱۱۱) «مرکز مدارک و اسناد و تحقیقات اجتماعی و راهنمایی‌های علمی در مسائل مربوط به تعاون و رفاه اجتماعی با توجه به مسائل تحول سریع اجتماع» (همان) می‌توانست در کنار مؤسسه‌های دیگر، چون مؤسسه تحقیقات تربیتی، به وظیفه خود عمل کند: شناسایی جامعه و تحقیق در مسائل اجتماعی. «مسائل تحول سریع اجتماع» چیزی را رؤیت‌پذیر کرده است و از این حیث کردارهای مختلفی در سطوح حقوقی، روانی، اجتماعی و... در حال شکل‌بندی هستند که «مسائل» مربوط به این «تحول سریع» را شناسایی و مدیریت کنند. برآمدن ایده مسائل اجتماعی از آغاز، حول انواعی از بزهکاری، جرم و... موضوعیت یافت و آماج آن نیز جوانی بود.

در سال ۱۳۴۰ به پیشنهاد انجمن ملی حمایت کودکان ایرانی در خواستی از طرف وزارت بهداشتی مبنی بر طرح‌ریزی یک برنامه پیشگیری دقیق علمی جهت «تبهکاری جوانان در ایران» به سازمان ملل متحد فرستاده شد و وزارت دادگستری نیز پشتیبانی خود را در مورد این

درخواست اعلام داشت و بالاخره رئیس اداره دفاع اجتماعی سازمان ملل متحد به ایران آمده و بعد از انجام مطالعاتش، برنامه‌ها و طرح‌هایی به مقامات ارائه داد (شبستری، ۱۳۴۳: ۶۱).

با برگزاری سمینار بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران به مدت یک هفته در آغاز اردیبهشت ۱۳۴۱ از طرف مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، مسئله جوانان به عنوان مهم‌ترین مسئله کشور مطرح شد. در برنامه عمرانی چهارم، به همکاری متخصصین و سازمان‌های بین‌المللی، برای بررسی مسائل و احتیاجات جوانان کشور در سطح وسیع چشم دوخته شد (اصول و هدف‌های برنامه عمرانی چهارم، ۱۳۴۷: ۱۰۱). در این برهه، کنگره‌های سازمان ملل با هدف پیشگیری از «جنایات جوانان» سرو صدا به پا کرده بود، و صدای فریاد «جهان از جنایات جوانان به ستوه آمده است» با شرکت هزاران تن از قضات و جامعه‌شناسان برجسته برای پیشگیری از جنایات همه‌گیر شده بود (حجتی کرمانی، ۱۳۴۴).

جوانی در چند سطح در حال مهم شدن بود. یکی جوانی همچون خصلتی جمعیتی، دیگری جوانی همچون وضعیتی بی‌ثبات و مجرمانه. حول هر یک از این سطوح نهادهایی شکل‌بندی می‌شد. بی‌ثباتی و مجرمانه بودن جوانی نقطه تلاقی نظم قانونی و روان‌شناسی بود. دهه چهل مؤسسه روانشناسی شکل گرفت و اولین کلینیک مرکز مشاوره و راهنمایی در دانشگاه تهران تأسیس شد. در این زمان بود که مجموعه‌ای از تکنیک‌های تربیتی و سیاسی در کل جامعه به جریان افتاد. مکان‌هایی به نام اندرزگاه خلق شدند که دغدغه آگاهی‌بخشی و تربیت داشتند. برای این منظور ۲۵ واحد اندرزگاه و مراکز بهداشت مادران و کودکان موجود را باید توسعه می‌دادند که به صورت مراکز رفاه خانواده در آمد. این مراکز، به جز اینکه خدمات بهداشتی (بهداشت مادران و کودکان و تنظیم خانواده) فراهم می‌کردند، آموزش اجتماعی، خدمات مشورتی، مبارزه با بی‌سوادی، فعالیت‌های مفید برای دوران فراغت جهت ایجاد درآمد، فعالیت جمعی برای آبادانی، امداد خانواده‌های نیازمند، «فعالیت‌های سودمند» جهت اطفال و نوجوانان و همچنین نگاهداری کودکان خردسال هم جزو کارهایی بود که می‌باید انجام می‌داند (اصول و هدف‌های برنامه چهارم عمرانی کشور، ۱۳۴۷: ۱۰۰).

در کنار اندرزگاه‌ها، پادگان‌ها هم واجد خصلتی آموزشی و تربیتی شدند. پادگان نه فقط محلی برای تولید نظامیان و آموزش کارهای نظامی برای حفظ امنیت کشور بلکه جایگاهی شد برای آموزش دادن کسانی که می‌توانند تربیت و اصلاح کنند. ایده سپاه دانش - اصل ششم

انقلاب سفید که برای برون‌رفت مردم از بی‌سوادی کامل و در سال ۱۳۴۱ بنیان نهاده شد- نمود بارز چنین چرخشی است. به گفته محمد رضا پهلوی، آینده از آن نسل جوان است. بنابراین، در کنار تأمین بهداشت و سلامت ایرانیان، مسئله آموزش و پرورش، در درجه اول اهمیت قرار دارد» (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۱۶) برای اینکار تشکیل سپاه دانش «یکی از راه‌حل‌های انقلابی برای مبارزه با بی‌سوادی و گسترش آموزش و پرورش به دورترین دهکده‌های کشور» (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۱۷) و اجرای سیاست «عدم تمرکز در مدیریت» آموزش و پرورش (پهلوی، ۱۳۷۱: ۲۱۹) بود. آموزگاران سپاه دانش یک دوره چهار ماهه را در مراکزهای آموزشی ارتش می‌گذارند و با درجه گروهبانی برای خدمت در آموزش و پرورش گمارده می‌شدند. اما پیش از هر چیز، آموزگاران «محصول پادگان‌ها» باید از یک فیلتر رد می‌شدند. از مهر ماه سال ۱۳۴۴ ارزشیابی فعالیت سپاهیان دانش به صورت یک طرح فنی و تحقیقاتی از طرف وزارت آموزش و پرورش به موسسه روانشناسی واگذار شد (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۴۶: ۱۲۳). تلاقی منطق پادگان، نظام کیفری و روان‌شناسی برای تربیت و اصلاح لحظه خاصی در تاریخ عمل قدرت مشرف بر حیات در ایران معاصر است. این تلاقی را در گفتارهای رایج این دوره می‌توان ردگیری کرد.

در همین سال‌ها تشکل‌های مختلفی به سازماندهی جوانان می‌پرداختند. یکی از تشکل‌های مربوط به جوانان در دوره نخست‌وزیری علی امینی در ۱۳۴۰ سازمانی به نام «سازمان رهبری جوانان» بود که در زمینه‌های مختلفی چون ورزش، تئاتر، موسیقی و سخنرانی به مدت چهار سال فعالیت می‌کرد و سپس به باشگاهی ورزشی تبدیل شد. این نهاد به منظور ارائه خدمات و حمایت از جوانان توسط مجلس شورای ملی تصویب شده بود؛ مراکزی دیگری نیز چون سازمان پیشاهنگی کاخ جوانان در زمینه فرهنگی، هنری و آموزشی فعالیت داشتند. در اواسط دهه چهل طرحی برای جذب جوانان در ایران پیاده شد. کاخ جوانان که مرکزش در تهران بود، هدف تأسیسش را «ایجاد محیط مناسب برای پرورش ذوق و استعداد و نیروی فکری جوانان کشور» اعلام کرد (اساس‌نامه کاخ جوانان، ۱۳۴۶).

در طول دوازده سال فعالیت مستمر، این کانون به پانزده شعبه در سراسر کشور گسترش یافت. الگویی که این کاخ برای خود برگزیده بود آشنا کردن جوانان با وظایف اجتماعی و پیشرفت‌های مملکتی و در کنار آن، تهیه و تدارک فعالیت‌های تفریحی برای جوانان بود.

مسئولان و دست‌اندرکاران کاخ در تبلیغات خود برای جذب جوانان به کاخ‌ها اعلام کردند که بی‌توجهی و سهل‌انگاری به خواسته‌های جوانان، عاملی مهم در سرگردانی و هیچ و پوچ خواندن خواسته‌های آنان است و توجه به این خواسته‌ها باید مستمر و مداوم ادامه یابد. در نظر آنان، ایجاد تحرک و پرورش ذوق و تشویق جوان‌ها می‌توانست پایان‌بخش اغلب مشکلات و مسائل گریبان‌گیر جوانان باشد. ایجاد کاخ جوانان نه تنها جوانان را از سرگردانی و پوچی و هیپی‌گری و مهاجرت می‌رهاند بلکه خود عاملی مهم و اساسی در پرورش و تربیت ذوق و استعداد‌های شگرف جوانان بود. جوانان بیست تا سی ساله‌ای که می‌توانستند به عضویت کاخ جوانان درآیند (کامور بخشایش، ۱۳۸۶).

نه تنها این، بلکه برای هدایت و پرورش جوانان و نیز آموزش‌های هنری و اجتماعی و حرفه‌ای ایجاد تعداد ۵۰ مرکز چند وظیفه‌ای در شهرهایی که بیش از چهل هزار نفر جمعیت دارد، در نظر گرفته شد که با همکاری خود جوانان اداره شود، اولویت هم با محله‌های مسکونی طبقات کم درآمد برای ساخت این مراکز بود. این مراکز دو وظیفه مهم داشتند، یکی «تکمیل پرورش جسمی و روحی جوانان»، و دیگری «آماده کردن آنان به قبول مسئولیت‌های آینده» که برای این کار باید «خدمات ویژه‌ای در اختیار آنان گذارده شود». اشتغال جوانان نیز مسئله بود و باید از طریق ایجاد خدمات راهنمایی شغلی در مؤسسات آموزشی و تقویت دستگاه‌های اطلاعاتی از لحاظ اشتغال و کارایی و افزایش نشریات مربوط به بازار کار معضل اشتغال درمان می‌شد (اصول و هدف‌های برنامه عمرانی چهارم کشور، ۱۳۴۷، بند ج رفاه جوانان: ۱۰۱).

مروری بر تحولات دهه ۲۰ تا اواخر دهه ۴۰ نشان می‌دهد که دگرگونی‌هایی اساسی در منطق زندگی در حال رخ دادن است. این تحولات منجر به تولد مجموعه‌ای از نهادها و کردارها می‌شود که بخش عمده‌ای از آن‌ها حول جوانی سازماندهی شده‌اند. محوریت این نهادها مواجهه‌ای تربیتی با جوانی است. به عبارت دیگر منطق عمل این قدرت نهادی جوانی را از آغاز همچون نوعی انحراف بالقوه می‌فهمد. از دیگر سو جوانی همچون یک منبع عمده انرژی است که برای توسعه و پیشرفت اهمیتی اساسی دارد. به این تعبیر جوانی یک وضعیت بینابینی نیز هست که بدون تربیت و هدایت دچار بطالت و انحراف خواهد شد. منطق توسعه و ایده پیشرفت که در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در حال شکل‌بندی است با تولد نهاد‌های توسعه‌گرا همچون سازمان برنامه و سایر نهاد‌های متصل به آن جمعیت را در سطحی جدید

رؤیت‌پذیر می‌کند. جمعیت می‌باید همچون یک انرژی در خدمت توسعه در نهایت رسیدن به «تمدن بزرگ» عمل کند. در این نقطه است که نفس وجود بدن‌مند جوانی بدل به آماج نیروهای توسعه‌گرا می‌شود. از این حیث جوانی همچون معدنی دیده می‌شود که باید از آلودگی‌ها زدوده شود تا در گرانبهایش آزاد گردد و وظیفه خطیر این کار بر عهده شبکه در هم تنیده‌ای از کردارها است که در نهادهای مختلف ظاهر شده‌اند.

سطوح گفتمانی: به سخن درآوردن جوانی

در بخش قبل نشان دادیم که منطق کردارهای غیر گفتمانی چگونه جوانی را به مسئله‌ای برای قدرت نوپدید بدل می‌کند. هم‌ارز با این تحولات نهادی و کرداری لایه‌های دانش و سخن نیز جوانی را بدل به ابژه علم می‌کردند. به عبارت دیگر در سطوح کرداری جوانی بدل به ابژه قدرت شده بود و در لایه‌های گفتاری جوانی همچون مسئله‌ای علمی پروبلماتیک می‌شد. دانش-قدرت در تلاقی با یکدیگر جوانی را خلق و اداره می‌کردند. می‌باید در برنامه‌های پیشین تجدید نظری اساسی کرد و نظام جدیدی برای تربیت جوان طرح انداخت:

«در شیوه رفتار جوانانی که پس از خاتمه تحصیل به خدمات دولتی و ملی می‌پردازند بسیاری از معایب اجتماعی منعکس گردیده است. اهم این معایب عبارت است از: پایین بودن میزان امانت و احساس مسئولیت در کارهای دولتی - تمایل به مخفی ساختن خطاها - تمایل بی‌حد به منافع زیاد و آنی - بی‌اعتنایی به برنامه‌های طویل‌المدت و کارهایی که در آینده به نتیجه می‌رسد، بی‌اعتنایی به مداومت در کارها و فقدان خلاقیت فردی» (مقدمه طرح وزارت فرهنگ برای تغییر برنامه‌های مدارس ابتدایی و متوسطه، ۱۳۴۱ در: مجتهد شبستری، ۱۳۴۳: ۶۲).

همانطور که در بخش قبل نشان دادیم، مسئله توسعه، جوانی را در دو محور شکاف داده بود. یکی جوانی همچون نیرویی فعال که «ایران نوین و مترقی» را ممکن می‌کند و دیگری جوانی همچون نوعی بطالت و لاقیدی که مانعی است بر راه توسعه. توسعه جوانی را به مسئله بدل کرده بود. جوان باید «معمار بنای سعادت» می‌بود. در ۱۸ مرداد ۱۳۳۵ شاه در اجتماع جوانان پیشاهنگ در منظریه تربیت صحیح جوانان را اولین قدم در راه بنای ایران نوین و مترقی

دانست و در پیامی به مناسبت گشایش اولین برنامه رادیوی جوانان در ۵ مهر ۱۳۳۷، جوانان را مخاطب قرار داد و گفت: «شما معماران بنای سعادت فرداید» (توکلی طرقي، ۱۳۹۱).

در اینجا است که نظم دانش در خدمت این وضعیت درمی‌آید و جوانی را همچون بدنی که می‌باید سرب‌راه شود بدل به ابژه فهم می‌کند. در چندین سطح گفتارهای عالمانه وارد معادله می‌شوند. در بستری که منطق عمل نهادی جوانی را احاطه و صدا می‌زند، حالا گفتارهای عالمانه خلق و توزیع می‌شوند و بر جوانی نوری می‌تابانند.

گفتارهای دینی، حقوقی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی در تلاقی با یکدیگر جوانی را پاتولوژیک (آسیب‌شناسانه) می‌کنند.

گفتار دینی: فرشته‌ای بسته به دم خر

«احوال آدمی همچنان است که پر فرشته را آورده‌اند و بر دم خری بسته‌اند تا باشد که آن خر از پرتو و صحبت فرشته، فرشته گردد. زیرا که ممکن است که او هم‌رنگ فرشته گردد» (مولانا، فیه ما فیه).

در گفتار دینی، جوانان به دو شکل پدیدار شدند؛ جوان همچون یک فطرت پاک و توفان جوانی همچون جهل. وضع موجود وضع سقوط و انحطاط جوانی است و این باعث می‌شود که آن فطرت پاک از بین برود:

«یکی از مهم‌ترین مسائل امروز مسئله جوانان است. جوانان کنونی پدران و مادران و زمامداران و حافظین تمام شئون ملی و دینی فردا هستند. اگر نسل جوان با این سرعت که دارد راه سقوط اخلاقی را طی می‌کند ادامه دهد، مسلم انسان و انسانیت در پرتگاه سقوط حتمی قرار خواهد دهد. اگر امروز دخالت مستقیم در سرنوشت جوانان نشود دیگر فردا توانایی حاصل نخواهد شد» (معارف جعفری، ۱۳۴۴: ۳). ارزش واقعی جوانان در این است که «ثروت و قدرت واقعی مملکت در دست و مغز جوانان است. ... سادگی و بی‌آلایشی جوانان آنان را برای پذیرفتن هر نوع تحول اخلاقی صحیح آماده می‌کند و صفای فکری و میل به حقیقت که از امتیازات جوانان است، کلید رفرم‌های اصلاحی هر جامعه را به دست می‌دهد» (موسوی، ۱۳۴۳: ۶۸).

بی‌آلایشی نام دیگری است برای خمیرگون بودن، چراکه بلافاصله در گزاره بعدی سخن از شکل دادن به این خمیره است، جوان کسی نیست که ایده داشته باشد، او کسی است که تربیت می‌شود و ذهنش باید در جهت برنامه‌هایی حرکت کند که برای او چیده شده‌اند؛ او در بهترین حالت «کلید رفرم‌های اصلاحی هر جامعه را به دست می‌دهد» اما قاعدتاً کلیدگردان نمی‌تواند باشد.

نویسنده با ارجاع به احادیث تلاش دارد نشان دهد که «جوانان سرمایه واقعی مملکت و دخایر گران‌بهای یک ملت‌اند» و چون راه سعادت جامعه وابسته به توان و انرژی جوانان است پس «جوانان متعلق به خودشان نیستند که به هر راهی که بخواهند بی‌افتند. جوانان سرمایه ملی مملکت‌اند و باید در راه خیز مملکت دور از غرور و نخوت جوانی و دور از هر گونه افراط و تفریط به آب و خاک و همنوع خود کمک کنند» (موسوی، ۱۳۴۳: ۶۹). بعد از این مقدمه است که انحطاط جوانان برشمرده می‌شود و «حال بحرانی جوانان» تشریح می‌شود. به عبارت دیگر تمامی آن مقدمات درباره قوت و قدرت جوانان در باب بالقوگی‌های فعال نشده آن‌ها است، آنچه بالفعل است انحطاط و مفساد عظیمی است که جوانان در آن گیر افتاده‌اند. جوانان «به سرعت عجیبی رو به عصیان و تمرد می‌روند و روز به روز بر تعداد مجرمین جوان افزوده می‌شود. اخبار جرائم مملو از جرائم جوانان است. ... بسیاری از جوانان داوطلب تحصیلات عالی قبل از رسیدن به مراحل دانشگاهی خود به خود شور و شعف تحصیل را از دست می‌دهند، رفتار جوانان در محیط‌های دسته جمعی و ادوار و اطوار آنها در مراکز تفریح و تجمع از این بحران شدید، بیشتر پرده بر می‌دارد (موسوی، ۱۳۴۳: ۳-۷۲).

در اینجا است که جوانی همچون «طبقه خطرناک برای سلامت اجتماع» (شبستری، ۱۳۴۳) ظهور می‌کند و «ناهنجاری‌ها و اختلالات و انحراف از راه راست زندگی، خطرناک بودن این طبقه برای سلامت اجتماع به جای سودمندی آن‌ها. اساس مسئله جوانان است» (شبستری، ۱۳۴۳: ۶۱). این گفتار علی‌رغم تأیید یافته‌های اجتماعی و روانی و حقوقی درباره مجرمانه و منحرفانه بودن وضع موجود جوانان ادعا می‌کند که:

«صحتی که در کار نیست، صحبت از اعتقادات مذهبی، اخلاقی جوانان است، حتی در اصل سوم مسئله آموزش و تفریح جوانان مورد توجه قرار گرفته اما با کمال تأسف به موضوع اساسی پرورش و فضائل انسانی کوچکترین اشاره‌ای نگردیده. ما معتقدیم که تا زمانی که تا

وقتی که ایمان به خدا و فضائل اخلاقی زیربنای برنامه‌های اصلاحی سازمان‌هایی که به منظور راهنمایی و جلوگیری از انحرافات نسل جوان تشکیل می‌گردد قرار نگیرد، صدها کنگره و سازمان، تشکیلات و سمینارها و هزاران نفر دانشمند و روانشناس، صرف وقتها و بودجه‌ها کوچکترین اثری نخواهد داشت و روز به روز عقده‌ها، ناراحتی‌ها، عصبان‌ها و طغیان‌های نسل جوان توسعه می‌یابد تا آنجا که جامعه‌ای را تباه سازد و مملکتی را ویران کند» (حجتی کرمانی، ۱۳۴۴: ۳۹).

مسئله اینجا است که کنترل جوانی تنها با ابزارهای بیرونی نباید صورت بگیرد، این کنترل باید درونی و بیرونی باشد تا جوانی همچون عصیان به بند کشیده شده و جوانی همچون نیروی در خدمت ایمان و پیشرفت رها شود:

«در دوران بلوغ یک سلسله تمایلات خود به خود در ضمیر جوان پیدا می‌شود که باید آنها را پرورش داد، این تمایلات اگر پرورش نیابند از بین خواهد رفت و اگر در مسیر انحراف و ابتدال سوق داده شود همانند انبار باروتی است که اگر دم آتش رود منفجر می‌شود. در کتابهای روانشناسی می‌نویسند: دوران بلوغ، به یک معنی دوران بحران و جنون است. رسول اکرم (ص) هم فرمود: الشباب شعبه من الجنون. در این دوران بحرانی و خطرناک باید روح متلاطم و سرکش جوان را به واسطه موازین علمی؛ اخلاقی و با اتکا ایمان به خدا کنترل کرد و با متدی آرام آرام او را با اهداف عالی‌انسانی آشنا نمود...» (حجتی کرمانی، ۱۳۴۴: ۳۹-۴۰).

به این ترتیب منطق دینی باید در خدمت کنترل جوانی قرار گیرد:

«مرکز آموزش و پرورش که در این باره بیشتر محقق اجتماع و رهبران بزرگ و علاقه‌مندان به حفظ شعائر ملی و دینی، برنامه‌های اساسی را از این مرکز خواستار شده و تذکر داده‌اند برنامه‌های تعلیم و تربیتی باید با متد اخلاقی و دینی با نظر مستقیم شخصیت‌های ارزنده روحانی و اجتماعی تنظیم گردد. باید تعلیم توأم با تربیت اخلاقی باشد» (معارف جعفری، ۱۳۴۴: ۴).

پرتله‌ای که گفتار دینی غالب در دهه ۴۰ از جوانی ترسیم می‌کند با محوریت امر دینی، گزاره‌های حقوقی اخلاقی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را به خدمت گرفته است و در همدستی با گفتار رایج آسیب‌شناختی جوانی را بدل به تصویری از زوال و انحطاط می‌کند:

«سیمای بسیاری از جوانان عزیز ما پژمرده است، روح جوانان امروزی آماده برای گوناگون است. رنگ بسیاری از آن‌ها مانند شب ظلمانی تاریک و سیاه شده است. چشمان زیبای آنان میل به زردی پیدا کرده، بوی دهان بعضی از آن‌ها فوق‌العاده ناراحت‌کننده و متعفن است، نشاط و غرور جوانی بیشتر از آنان در هم شکسته؛ دیوانگی و انتحار نسل جدید را تهدید می‌کند؛ کم‌خوابی، ضعف اعصاب، امراض جسمی، سوزاک، سفلیس، شانکر، آن‌ها را همیشه رنج می‌دهد. عوامل فساد، غرب‌زدگی، مدپرستی، تقلید کورکورانه، موسیقی، سینما و تئاتر، نمایش فیلم‌های جیمز باندی، پلیسی، عشقی، هندی سرتاسر شهوت و هیجان‌انگیز، از هرسو مانند سیل خروشان نونهالان و نوجوانان اجتماع ما را احاطه کرده و هر آن باید انتظار سقوط آن‌ها را داشت. مذهب، شرم و حیا، ناموس، وجدان به‌کلی از آن‌ها دور شده و اغلب آن‌ها به هیچ‌چیز ایمان ندارند. علاقه به مذهب و دین را نوعی عقب‌افتادگی و بازگشت به قرون وسطایی می‌دانند» (روحانی، ۱۳۴۵: ۵۳).

گفتار حقوقی: نه شرط است کشتن به اول گناه

گر آید گنه‌کاری اندر پناه
نه شرط است کشتن به اول گناه

چو باری بگفتند و نشنید پند
دگر گوش مالش به زندان و بند

(بوستان سعدی، باب اول)

مجله حقوق امروز یکی از مجلاتی بود که هدف اصلی خود را پیشگیری وقوع جرائم می‌دانست، از این حیث گفتار حقوقی ذیل جرم‌شناسی به سمت گفتارهای روان‌شناختی و جامعه‌شناختی چرخیده بود و مسئله را در پیشگیری از جرم جستجو می‌کرد: «مجرم را مجازات کردن ما را به سامان نمی‌رساند، راه پیشگیری از جرم را پیدایش کنید، و علل واقعی جرم و جنایات را بیابید، تا ریشه‌ها و زمینه‌های اصلی برای مجرم وجود دارد در زندان‌ها گشاده است» (مجله حقوق امروز، ۱۳۴۲: ۱۰). به این ترتیب از راه تحلیل و آشکار ساختن ریشه‌های بزهکاری می‌توان از بروز جرم پیش‌گیری کرد. یکی از بسترهای پدیدآیی جرم خود جوانی است. مجرمین جوان از دل شرایطی چون: وراثت، نژاد و جنس، وضع روحی، مقتضیات حاملگی و زایمان (امراض عفونی مادر) که درونی و مربوط به شخصیت مجرم است و عوامل

بیرونی دیگری چون: کانون خانوادگی، محیط خانواده در دوران کودکی، محیط اقتصادی و وضع جغرافیایی، بیرون می‌آمدند و به سوی تبهکاری سوق پیدا می‌کردند (مکری، ۱۳۴۲: ۴۱).

در گفتار حقوقی دههٔ چهل، جوانان به منزلهٔ «افراد ناساز با اجتماع» و کسانی که از قوانین سرپیچی و تمرد می‌کنند، پدیدار شدند. جوانان قوای فکری و دماغی رشد نیافته‌ای داشتند، آن هم در دوره‌ای که «ترقیات روزافزون [...] و تحولات عمیقی در جمیع شئون زندگانی بشری به وجود آمده» بود. راه حلی که برای خلاصی از این متمردين، در نظر گرفته می‌شد تربیت صحیح و پرورش‌شان با روش‌های علمی و فرهنگی نوین بود تا تبدیل به افرادی سودمند برای اجتماع شوند. عدم وجود چنین تربیتی برای نسل جدید و عدم مراقبت از جوانان می‌توانست «فساد و تباهی» را برای جوانان و «حوادث شوم و غیر قابل جبران» برای جامعه به بار آورد». نظام کیفری با تأکید بر پیشگیری چشمانش را به آنچه بالقوه مجرمانه بود دوخت. آن وجه عصیانگری که در تأکیدات گفتار دینی جایی داشت و موضوع تربیت دینی محسوب می‌شد حالا در گفتار حقوقی موضوع پیشگیری از جرم است. جوانی جایی است که بستر بروز بخش عمده‌ای از جرائم است. «با ترقیات روزافزون کنونی و تحولات عمیقی که در جمیع شئون زندگانی بشری به وجود آمده متأسفانه مسئلهٔ جوانان ناساز با اجتماع و بالاخره افرادی که به عللی از قوانین سرپیچی و تمرد می‌کنند به صورت غامضی در آمده است. این نکته روشن است که اگر جوانان از تربیت صحیح برخوردار شوند و با متدهای علمی و فرهنگی نوین پرورش یابند. قوای روحی و دماغی آن‌ها رشد کافی کرده در نتیجه، می‌توانند افراد سودمندی برای اجتماعی شوند. بالعکس سهل انگاری در تربیت نسل جدید و عدم مراقبت در روش تعلیم و تربیت آن‌ها موجب می‌شود که جوانان در منجلاب فساد و تباهی غرق شوند و حوادث شوم و غیر قابل جبرانی برای جامعه به بار آورند» (عمیدی نوری، ۱۳۴۲، ص. ۶۶).

در این گفتار «شناسایی روحیات مجرمین و کشف علل ارتکاب جرائم» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اینجا همان جایی است که از دل منطقی حقوقی منطبق روان‌شناسی و جامعه‌شناسی پدید می‌آید و در کنار گفتار دینی بدل به بازویی اجرایی برای مدیریت و کنترل جوانی همچون بالقوگی مجرمانه درمی‌آید. در اینجا است که منطق عمل جزا نیز باید تغییر کند و خصلتی تربیتی، پیشگیرانه و کنترلی پیدا نماید:

«امروزه دیگر مجازات برای مجرمین جنبه انتقامی ندارد بلکه هدف آن جلوگیری از وقوع و تکرار جرائم مشابه و تربیت مجرمین است به نحوی که از وقوع نظایر آن جرم در آینده جلوگیری شود. متأسفانه چندی است میزان جرائم جوانان به نحو قابل مقایسه‌ای قوس صعودی را پیموده و هر روز با صحنه‌های وحشتناک رقص مرگ هموطنان خود بر بالای چوبه‌های دار رو به رو هستیم. ... برای کشف علل ازدیاد جرائم جوانان باید نخست عوامل ایجادکننده آن را شناخت» (عمیدی نوری، ۱۳۴۲: ۶۶).

گفتار کیفری با گفتار روانشناسانه واجد یک همدستی اساسی شد. پیشگیری از جرم نیازمند تربیت است و این یعنی برآمدن فضایی نوین در گره‌گاه برخورد نظام کیفری و نظام روان‌شناسی.

گفتار جامعه‌شناختی: به مارماهی مانی نه اینی و نه آن

به مارماهی مانی نه اینی و نه آن منافقی چه کنی مار باش یا ماهی

(سنایی، دیوان اشعار، قصیده شماره ۲۰۱)

گفتار جامعه‌شناختی از خلال نظریه گذار به مسائل جوانان می‌نگرد. مسئله گذار و نه این و نه آن بودن عمده‌ترین محور اندیشیدن به وضعیت ایران در ۸۰ سال گذشته بوده است. از این منظر جامعه در حال عبور از سنت به مدرنیته است و لذا درگیر در فضایی آنومیک (از هم‌گسخته از نظر هنجاری) خواهد شد. این گفتار جامعه‌شناسانه که عمیقاً متأثر از کارکردگرایی و سنت تفکر امیل دورکیم است تلاش دارد مسئله اجتماعی را اصالت دهد و بنیان‌های آسیب‌شناختی وضعیت گذار را روشن سازد. وضعیت موجود وضعیتی آسیب‌شناختی است و جوانی نیز یکی از تجلیات این آسیب‌شناختی بودن وضعیت است:

«جامعه ما در مرحله انتقالی است. این حالت انتقالی را از جنبه‌های عدیده‌ای می‌توان مطالعه کرد... و ما در کمال اختصار بیان می‌کنیم، که هر جنبه را تحت هفت عنوان می‌آوریم و به کمال اختصار بیان می‌کنیم که هر جنبه انتقالی چگونه در پیدایی مسائل جوانان مؤثر است. جامعه ایرانی چه از جهت جمعیتی، چه از نظر نظام اجتماعی، چه از باب نظام سیاسی، چه از لحاظ اقتصادی، چه از نظر خانوادگی، چه از نظر فرهنگی و بالاخره از نظر روانشناسی اجتماعی در بحبوحه تحول و گرماگرم انتقال است» (راسخ، ۱۳۴۲: ۳۳۴).

ناسازگاری جوانان را نباید فردی و روان‌شناختی فهمید بلکه مسئله مسئله‌ای است اجتماعی:

«در مملکت ما اخیراً رسم شده است که وقتی از مسائل اجتماعی نظیر ناسازگاری جوانان سخن می‌رود به تبیینات روانشناسی و نوعی فرویدیسیم ناپخته و ناسنجیده ... متوسل می‌شوند و ریشه آن مسائل را در تمایلات انفرادی، غریزه‌ها و عقده‌ها می‌جویند غرض ما از انتخاب چنین موضوعی این است که معلوم بداریم که منشاء و مبداء اموری از قبیل ناسازگاری‌های جوانان را باید در خود جامعه و عوامل اجتماعی جست» (راسخ، ۱۳۴۲: ۳۳۲).

سؤالی که راسخ مطرح می‌کند این است که:

«مراد از ناسازگاری‌ها چیست و اصطلاح جوانان بر چه گروهی اطلاق می‌شود و آیا در گذشته موضوع ناسازگاری‌های جوانان در جامعه مطرح بوده است یا نه؟ در عرف جامعه شناسان: سازگاری عبارت است از قبول رل (نقش) و منزلتی که جامعه به فرد تفویض کرده است و پیروی اصول رفتار که جامعه به اقتضای هر نقش و منزلتی پیشنهاد می‌کند و به این ترتیب ناسازگاری عبارت خواهد بود از امتناع از قبول نقش و منزلت اجتماعی خود و سرپیچی از نرم‌های جامعه و اصول رفتار که در خور هر نقش و منزلتی است. اگر ناسازگاری را چنین تعریف کنیم باید بگوییم که در گذشته موضوع ناسازگاری جوانان به مفهوم امروز اصلاً مطرح نبود و در جامعه کهنه مبنی بر اقتصاد کشاورزی قدیم و ابتدایی (وحشی) انتقال از خردسالی به بزرگسالی به صورت مستقیم و بدون واسطه و ناهشیارانه حاصل می‌شود و آنچه را که امروز دوره جوانی می‌خوانند و عبارت از سال‌های تهیه فرد برای شرکت فعال در زندگی و ورود در جامعه بزرگ است، پدیده‌ای تازه باید دانست. جوانی به مفهوم امروزی جنبه‌های مختلف دارد: روانی، اجتماعی. در گذشته عمر متوسط چنان کوتاه بود و طراوت عمر چنان زود به پڑمردگی می‌گرایید که گویی عملاً از نظر جسمانی، جوانی وجود نداشت. امروز جوانی را از نظر دوره‌ای تعریف می‌کنند که در حوالی سنین بلوغ با یک مرحله ناسازگاری آغاز می‌شود و با یک مرحله «نوسازگاری» یا بازگشت و تطابق مجدد به واقعیت خاتمه پیدا می‌کند. سرکشی در برابر جامعه و اصول کهنه آن و روی آوردن به تخیلات و اندیشه کمال مطلوب غیر واقعی و گریز از آنچه هست و جستجوی آنچه باید باشد و تمایلاتی از این گونه که همه نشان‌های بلوغ و جوانی در جامعه امروزی غربی است. در روزگار باستان و جامعه‌های به ندرت دیده می‌شد وجود خانواده مقتدر پدرسالاری جامعه سنت‌پرست و نیرومندی مذهب و اصول پا برجای دیرین مانع از عصیان جوانی و ناسازگاری خاص دوران بلوغ و شباب بود. چون بقای عمر اندک و احتیاجات

روزانه در جامعه فقیر قدیم بسیار بود، امکان این امر وجود نداشت که گروهی را به عنوان جوان سال‌های چند به خود رها کنند تا اینان خویش را آماده ورود و پیوستن جامعه نمایند» (راسخ، ۱۳۴۲: ۳۳-۳۲)

در معدود متن‌هایی نیز می‌توان دسته‌بندی سنیِ مشخصی را یافت که مراد نویسندگان از جوان را روشن می‌کند:

«جامعه‌شناسان از باب سهولت بحث غالباً چهار دوره در جوانی تشخیص می‌دهند: دوره نوجوانی ۱۲-۱۵ سالگی، دوره نوجوانی و جوانی ۱۵-۱۹ سالگی. دوره جوانی ۲۰-۲۴ سالگی و دوره بزرگسالی جوانان از ۲۵ تا ۳۴ سالگی. در ایران ۳۳ درصد کل جمعیت بین ۱۵-۳۵ سالگی قرار دارد و در آمریکا بیش از ۲۷/۵ درصد و به هر حال اهمیت عددی جامعه جوان از این دو رقم به دست می‌آید» (همان: ۳۳۴).

آنچه ثابت معادله است «ناسازگاری‌های جوانان» است. به عبارت دیگر جوانی در گفتار جامعه‌شناختی (همچون گفتار دینی و حقوقی) همچون تجلی ناسازگاری (بخوانیم آنومی) بروز و ظهور دارد. از این حیث مسئله بر سر علت‌یابی این ناسازگاری است که جامعه‌شناسی را از حقوق و روان‌شناسی و گفتار دینی جدا می‌کند و گرنه جوانی برای گفتار جامعه‌شناسانه نیز همچون بحران و انحراف رؤیت‌پذیر شده است.

تحلیل اجتماعی باید بتواند راهی برای استفاده از نیروی جوان پیدا کند تا مسیر توسعه هموار شود. منطق گذار به مدرنیته که به قالب سیاست‌های توسعه بروز و ظهور می‌یابد جوانی را باید به کار گیرد:

«در انقلاب ایران، قسمتی از نیروهای حساس و قابل استفاده بی مصرف مانده‌اند و زمانی کراهت بی توجهی زننده‌تر خواهد شد که ملاحظه می‌کنیم این برکنارماندگان و گوشه‌نشینان در واقع بهترین و ارزنده‌ترین نیروی جامعه ما هستند، یعنی جوانان کشور ما. انقلاب ایران نقطه عطف تاریخ نوین وطن ماست. چگونه می‌توان قبول کرد که در این نقطه عطف جوانان با رسالت تاریخی ایشان هماهنگ نباشد؟» (قاطع، ۱۳۴۵: ۳-۴).

بدل شدن جوانی به مسئله گذار و تأخر فرهنگی از جدی‌ترین الگوهای تحلیل جوانی است. آنچه ثابت است همان جوان عصیانگر از خودیگانه دچار بحران است:

«در قرن ما بیش از هر قرن دیگر اجتماعات انسانی با مشکلی رو به رو هستند که مشکل نسل جوان نام دارد. در جوامع غربی که ماشین بر زندگی آنها کاملاً سایه افکنده است، شورش و عصیان جوانان را دلزدگی از تمدن ماشین نام نهاده‌اند. ... جوان غربی از ماشین می‌گریزد و عصبان می‌کند ولی اجتماع ما یک جامعه صنعتی نیست که جوان همانند جوان غربی از اجتماع خود بگریزد. ... مسئله ما مسئله دیگری است به این ترتیب که اجتماع ما از یک طرف در هجوم عادات و رسوم غرب قرار گرفته و از طرفی دیگر سنت‌ها و آداب ایرانی نیز همچنان پا برجاست و ما در میدان برخورد در چنین میدانی هستیم و این است که گونه‌ای سرگردانی و بلاتکلیفی گریبان‌گیر ما شده است» (اباذری و همتی، ۱۳۴۹: ۴).

جامعه‌شناسی باید به سمت درمان این درد حرکت کند «نباید آشنایی با مشکلات جوانان ما را راضی کند، بلکه علاوه بر این شناسایی باید در حل آن بکوشیم و راهی برای درمان این دردها بیابیم» دلیل اصلی این بحران‌ها این است که:

«از هر نظر که می‌بینیم فقیر هستیم، نه کتاب داریم، نه استاد داریم و نه سیستم آموزشی صحیح. نداشتن مربی و رهبر عاقل و باسواد نیز یکی از مشکلات است... هیپوگری را منع نکنید این بی‌رحمی است. اگر دلسوز هستید دردهایشان را بیابید و ریشه‌اش را خشک کنید، شما معلمان و مربیان و کارشناسانی که با طبقه جوان در تماسید آیا در جمع‌ها و میزگردهایی که برای حل مشکلات اینان به وجود آمده یک هیپی راه داده‌اید؟» (همان: ۸)

بر این اساس جوانِ عاصی از خویبگانه معضلی است مربوط به جامعه در حال گذار که باید درمانش کرد. جوانی تجلی این در میان‌بودگی سنت-مدرنیته است و نشان از بیماری عام اجتماعی است. این بیمار را باید دریافت.

گفتار روان‌شناختی: هرکه در خریدش ادب نکنند...

هرکه در خریدش ادب نکنند	در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب‌تر را چنانکه خواهی پیچ	نشود خشک جز به آتش راست

(گلستان سعدی، باب ۷: ۱۵۴).

گفتار روان‌شناسی در تلاقی با منطق حقوقی و کیفری چیزی به نام جوانِ نابهنجار را رؤیت‌پذیر می‌کند و تکنیک‌های تربیتی را برای درمان این فردِ نابهنجار عرضه می‌کند. این گفتار

در تلاقی با گفتار حقوقی، دینی و اجتماعی فیگور جوان را بطور کامل بدل به ابژه تربیت می‌کند. و هستی جوانی را به صورتی فردیت یافته آسیب‌شناسانه می‌کند.

سعید شاملو یکی از کلیدی‌ترین چهره‌های این دهه است که روان‌شناسی و حقوق را در نسبت با یکدیگر می‌فهمد: «می‌خواهیم بدانیم که چه شرایط اجتماعی و روانی و تربیتی باعث می‌شود که فرد یا ملتی خواهان عدالت و بدست آوردن حقوق بوده و احترام به قانون را از واجبات زندگی خود می‌داند در حالی که فرد یا ملت دیگری به قوانین توجه نکرده از عدالت بهره زیادی نبرده و رعایت حقوق دیگران را فرا نگرفته...» (شاملو، ۱۳۴۵: ۷۰). قانون‌گریزی و قانون‌پذیری موضوعی است که در کودکی آموخته می‌شود و خود را در منطبق رفتار بزرگسالی بروز می‌دهد. در این فرایند مراحل مختلف رشد در کنار منطق حقوق و قانون قرار می‌گیرند و فرایندهای رشد روانی با انواعی از رفتارهای بهنجار و نابهنجار گره می‌خورند. در این نقطه است که جوانی همچون تجلی بحران‌های انباشت شده در دوران رشد ظاهر می‌شود: «انحرافات جنسی، اختلالات روانی، مشکلات خانوادگی، مشکلات هوشی، فقر، قماربازی، الکلیسم، بیکاری مزمن، اعتیاد به مواد مخدر، دزدی و امثال آن» (همان: ۳۰) در عین اینکه معضلاتی روانی‌اند منطقی حقوقی و قانونی نیز دارند و بیش از هر چیز در جوانان تجلی می‌کنند.

روان‌شناسی دوشادوش جامعه‌شناسی و گفتار دینی جوانی را بدل به اندوهی منحط می‌کند: «جوانی پر رنج طرحی است مقدماتی، از اساسی‌ترین مسائل جوانان ایران، دورنمای اندوهباری است از سوزنده‌ترین دردهای نسلی سرگردان که بیش از سه پنجم، از سازنده‌ترین بافت‌های کالبد هستی ملت ما را تشکیل می‌دهد» (صاحب‌الزمانی، ۱۳۴۱: ۱۶). طرح مسئله جوانی ممکن نیست مگر اینکه کودکی به عنوان شالوده شکل‌بندی جوانی بررسی شود. لذا فهم جوانی همچون آسیب‌نیازمند آسیب‌شناختی کردن کودکی است:

«در رفتار کمتر انسان بزرگسالی است که نتواند آثار نفوذ خانواده، مدرسه محیط طبیعی و اجتماعی دوران کودکی وی را، منعکس دید. امروزه به صورت امری مسلم و بدیهی در آمده است: شادکامی، سلامت جسم و روح، شور زندگی و رغبت به کار افراد، در دوران جوانی و بزرگسالی تا حدود نسبتاً زیادی به چگونگی حیات دوران کودکی آنها بستگی دارد. کارشناسان روابط انسانی اینک به شیوه‌های علمی و آزمایشی می‌کوشند تا مقدار نفوذ و سهم تجربیات دوران کودکی افراد را به طور دقیق در شئون مختلف زندگی آنان تعیین و پیشگویی

کنن. دفهم واقعی جوانی ما بدون شناخت کودکی میسر نیست. از این رو برای ورود به جستجو در مسائل جوانان ایران، آشنایی با زندگی و محیط دوران کودکی ضروری است» (صاحب‌الزمانی، ۱۳۴۱: ۱۷).

جوان بحران‌زده نمود کودکی ویران شده است. از این حیث جوانی تجلی انحطاطی در تربیت است. بحران جوانی در اندیشه اجتماعی تجلی بحرانی اجتماعی و کلان است و در گفتار روان‌شناختی این بحران بحرانی است در فرایند رشد فردی. اما راه درمانی که هر دو گفتار دارند از یک مسیر واحد می‌گذرد: تربیت و آموزش. به همین خاطر است که همکاری جدی بین روان‌شناسان و جامعه‌شناسان برای مواجهه با جوانی وجود دارد:

از تابستان سال ۱۳۴۱، تا اسفند ماه همان سال، مجمع ملی فعالیت‌های اجتماعی، موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و کمیته بهداشت روانی وابسته به اداره بهداشت روانی وزارت بهداشتی، در جلسه‌های مرتب هفتگی به تنظیم برنامه جامع و موقتی برای یک نهضت عمومی مربوط به مسئله جوانان همت گماشتند. از جمله اقدامات این کمیته مؤلف یکی تشکیل سمینار مسائل جوانان در اسفند ماه گذشته است (صاحب‌الزمانی، ۱۳۴۲: ۱۳).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با منطقی تاریخی و با تأکیداتی دیرینه‌شناسانه و تبارشناسانه بنا داشت رد و نشان گفتار معاصر ما در فهم جوانی را در آغازین لحظات تولدش بررسی کند. البته در طول تاریخ درباره جوانی بسیار سخن رفته است؛ اما سخنان پیشین درباره جوانی در نظمی علم‌الاخلاقی و پندنامه‌ای صورت‌بندی شده‌اند. برآمدن یک نظم دانش و گره خوردنش با مجموعه‌ای از کردارهای گفتمانی در قالب نهادها، سیاست‌ها، قوانین و... پدیده‌ای است یکسر نوین و استراتژی نوپدید است از قدرت که روی جمعیت عمل می‌کند. از این حیث برآمدن جوانی همچون ابژه کردارهای زیست‌سیاست و حکومت‌مندی مسئله‌ای است یکسر نوپدید. تلاقی دانش-قدرت چیزی به نام جوانی را خلق کرد که در فهمی جدید موضوع مجموعه بزرگی از استراتژی‌های حکمرانی شد. سطوح بس‌گانه‌ای از گفتار و کردار به قالب منظومه‌ای درآمدند که در تلاقی آن‌ها چیزی به نام جوانی پدیدار شد و به موضوعی برای مسائل اجتماعی و مطالعات جوانان بدل شد.

جوانی در آغازگاه‌های شکل‌بندیش در گفتارهای علوم انسانی در ایران همچون امری آسیب‌شناختی و بحرانی تصویر شد. نسبت این گفتارها با پندنامه‌ها و علم‌الاخلاق پیش از خودش می‌تواند موضوع پژوهشی جداگانه باشد. اما آنچه پر واضح است این است که فهم جوانی همچون قسمی جهل و شعبه‌ای از جنون و ناپختگی چیزی است که تاریخی بلند دارد. اما این فهم از جوانی وقتی در نظم نوپدید دانش-قدرت به عنوان یک عنصر ظاهر می‌گردد در لحظه‌ای دیگرگون با گذشته خودش آشکار می‌شود و از منطقی علم‌الاخلاقی به منطقی حقوقی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و... جابه‌جا می‌شود.

در پژوهش حاضر بنا داشتیم نشان دهیم که فهم جوانی همچون ابژه علم از یک سو و ابژه مداخلات نهادی و سیاست‌گذارانه از سوی دیگر در آغازین لحظات شکل‌بندیش چگونه بوده است. جوانی از همان آغاز همچون امری آسیب‌شناختی و نیازمند هدایت خلق شده است. به عبارت دیگر تبار مجموعه بزرگی از کردارهای گفتمانی اکنون ما حول جوانی و جوانان به آغازین طرح‌واره‌های عالمانه و سیاست‌گذارانه درباره جوانی باز می‌گردد. کردارهایی که در فضایی در چارچوب توسعه و مدرن‌سازی صورت پذیرفتند و از این رو هر شکلی از رفتار و کردار که همسو با این منطق پیشرفت مدار نباشد همچون قسمی آسیب و انحراف مفهوم‌پردازی شدند: از «خلقیات ما ایرانیان» به معنای عام گرفته تا رفتار و کردار جوانان.

در این بین سطوح متعددی از کردار در قالب نهادهای مختلف را بررسی کردیم و در لایه گفتاری همدستی راهبردی گفتارهای دینی، حقوقی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را در رؤیت‌پذیر کردن جوانی همچون قسمی آسیب و انحراف را برجسته ساختیم.

دانش اجتماعی و انسانی معاصر اگرچه در حال تولید مجموعه بزرگی از به اصطلاح پژوهش کاربردی است، اما مدت‌ها است بنیان‌ها و تاریخ خود را از یاد برده است. این نظم دانش همچنان در افقی به جوانی می‌نگرد که در لحظات آغازین تأمل بر جوانی در منطق نوپدید توسعه آشکار شده بود. به عبارت دیگر منطق پژوهشی و عالمانه رایج ناخودآگاه متنی خود را چندان نمی‌شناسد و در بحرانی کردن، آسیب‌شناسانه کردن و منحط‌بازنمایی کردن تصویر زیست جوانی کاری نمی‌کند جز تکرار همان طرح‌واره‌های آغازین.

پژوهش حاضر تلاشی بود در چارچوب هستی‌شناسی تاریخی ابژه شدن جوانی. منطق پوزیتیویستی رایج ابژه مطالعه خود را امری بدیهی و برون افتاده فرض می‌گیرد. بدیهی است

وقتی از پوزیتیویسم سخن می‌گوییم مقصود منظر و چشم‌انداز پوزیتیویستی است که می‌تواند بر پژوهش کیفی نیز حاکم باشد. این منظر که ابژه مطالعه یک واقعیت برون افتاده است و وظیفه محقق کشف قواعد و نظم حاکم بر آن است بنیان پوزیتیویسم است. آنچنانکه متفکران و فیلسوفان علم (منجمله آلتوسر، باشلار، کانگیم و فوکو) نشان داده‌اند فکت جز در درون نظریه (گفتمان) معنا دار نیست. از این حیث طرح پرسش از هستی تاریخی ابژه مطالعه بنیانی است برای انجام هر پژوهش.

به تعویق انداختن چنین پرسشی جز به سری‌دوزی متون نخواهد انجامید. متنی که پیشاپیش جوانی را بدل به نوعی آسیب و انحراف کرده است بسگانگی حیات جوانی را نمی‌تواند رؤیت کند. چنین متنی نمی‌توان این پرسش را طرح کند که جوانی در جغرافیاهای خاص، زمان‌های خاص، فضاهای خاص چگونه خواهد بود. چنین متنی بیش از آنکه از امکان‌های متفاوت جوانی سخن بگوید، از هستی از پیش بدیهی شده‌ای به نام جوانی همچون نوعی انحراف، جهل و آسیب سخن خواهد گفت و چه بسا مدعاهایش را به سحر اعداد و یا مصاحبه‌ها نیز اثبات نماید. پژوهش حاضر تلاش داشت که نشان دهد چیزی به نام جوانی و رؤیت‌پذیر شدنش همچون انحطاط و آسیب تاریخی دارد و جز در بازگشت به تاریخ شکل‌بندی این ابژه نمی‌توان درباره منطق رایج علمی که حول جوانی شکل گرفته‌اند طرح پرسش کرد و مهمتر از همه نمی‌توان هستی بسگانه جوانی را در فضا-زمان استقرارش و در کردارها و الگوهای مواجهه متفاوتش رؤیت‌پذیر کرد.

از دیگر سو باید به این نکته توجه کرد که شبکه دانش-قدرت معاصر چگونه جوانی را احاطه کرده است و بدل به سیاست فرهنگی نیز گشته است. این منطق مواجهه با جوانی همواره در خدمت آسیب‌شناسانه خواندن زندگی بسگانه و چندوجهی جوانان قرار می‌گیرد و در عمل زندگی بخش عمده‌ای از جمعیت را به سکوت وا می‌دارد. به نظر می‌رسد که نظم دانشی معاصر درباره جوانی دچار نوعی تصلب معرفت‌شناسی شده است و از همین رو است که به جای درون‌فهمی منطق زندگی آنچه جوانی می‌نامد (در بسگانگی‌هایش) همواره یک جهت‌گیری مهندسانه دارد. این جهت‌گیری همواره یا در صدد آسیب‌شناسی است، یا فرهنگ‌سازی، یا آگاهی بخشی و آموزش. از این حیث پیشاپیش مفروض دارد که چیزی به نام جوانی همچون نوعی بحران وجود دارد، از این رو وظیفه عالم شناخت به اصطلاح راهکارهای اصلاح وضع

موجود است. آنچه در پژوهش حاضر بر آن تأکید داشتیم این بود که امر موجود را نباید ذیل دانشی بت‌واره شده فهمید، مکانیسم‌ها و فرایندهای شناختی به شکلی تاریخی طرح‌واره‌هایی را ساخته‌اند که امر موجود را برمی‌سازد. امر موجود (یعنی جوانی) نه چیزی آنجا افتاده و واضح که خود طرح‌واره‌ای شناختی است که تاریخ خود را از یاد برده است. یادآوری این تاریخ یعنی بازگشت به هستی‌بسگانه، چندوجهی و پویای آنچه زندگی اجتماعی نامیده می‌شود و نه متصلب شدن در نظم دانش-قدرتی که غایتی ندارد جز تکرار مکانیسم‌های اعمال قدرتش و گره زدن مجموعه بزرگی از منافع حول همین تکرار.

منابع

- اباذری، یوسف و همتی، مسعود (۱۳۴۹) جوانان دانشجو اوقات فراغت خود را چگونه می‌گذرانند، مجله مکتب مام، زمستان ۱۳۴۹، شماره ۱۳.
- اخبار دانشکده ادبیات و علوم انسانی: گزارش ارزشیابی سپاهیان دانش دوره هفتم، نشر دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، مهر ۱۳۴۶، سال ۱۵، شماره ۱، از ۱۱۲-۱۳۲
- ازغندی، سید علیرضا (۱۳۸۶) تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰ - ۱۳۵۷)، تهران: سمت.
- اساسنامه کاخ جوانان، کاخ جوانان، شماره ۱، ۱۶ آذر ۱۳۴۷.
- اصول و هدف‌های برنامه عمرانی چهارم کشور، (مصوب کمیسیون برنامه مجلسین به موجب تبصره ماده یک قانون برنامه عمرانی کشور (هشت مرداد ۱۳۴۷)، سازمان برنامه و بودجه.
- باریر، جولیان (۱۳۶۳) اقتصاد ایران ۱۹۰۰-۱۹۷۰، مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی ایران.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۹۱) پاسخ به تاریخ، حسین ابوترابیان، تهران: زریاب.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۹۱) مهندسانه‌اندیشی و ولایت‌مداری مجتهدسانه، فصلنامه ایران‌شناسی ایران‌نامه، سال ۲۷، شماره ۲ و ۳.
- حجتی کرمانی، علی (۱۳۴۴) بازهم در باره نسل جوان (۳): جهان از جنایات «جوانان» به ستوه آمده است؟، درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ششم، شماره ۱۲.

- حیدری، آرش (۱۳۹۸) صورت‌بندی شکاف نسلی در علوم اجتماعی ایرانی، در شکاف‌های اجتماعی در ایران، زیر نظر محمد روزخوش، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- حقوق امروز (۱۳۴۲) پیشگیری جرم، بهمن و اسفند، شماره ۹ و ۱۰.
- راسخ، شاپور (۱۳۴۲) علل اجتماعی ناسازگاری‌های جوانان، مسائل ایران، شماره ۷، صص ۳۳۳-۳۴۰.
- سیاسی، علی‌اکبر (۱۳۴۱) گزارش سمینار درباره مسائل اجتماعی شهر تهران، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال نهم، شماره ۴ (پیاپی ۳۶).
- شاملو، سعید (۱۳۴۵) روانشناسی قانون و عدالت، مهنامه قضایی، شماره ۱۲، صص ۶۹-۷۷.
- شاملو، سعید (۱۳۴۵) مسائل جوانان حقیقت یا افسانه، مهنامه قضایی، شماره ۹، صص ۳۱-۲۹.
- صاحب الزمانی، ناصرالدین (۱۳۴۲) جوانی پررنج (پژوهشی درباره مسائل جوانان ایرانی) ۱۲، مجله مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، صص ۲۵-۱۳.
- صاحب‌الزمانی، ناصرالدین (۱۳۴۱) جوانی پر رنج ۱، مجله مسائل ایران، شماره ۱.
- عمیدی نوری، غفت (۱۳۴۲)، علل ارتکاب جرائم جوانان و لزوم تشکیل دادگاه‌های صغار، مجله کانون وکلا، شماره ۸۸، صص ۷۴-۶۶.
- فوران، جان، (۱۳۸۸) مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- وکو، میشل (۱۳۹۲) تولد پزشکی بالینی: باستان‌شناسی نگاه پزشکی، ترجمه فاطمه ولیانی، نشر ماهی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۳) دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه نیکوسرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی.
- قاطع، منوچهر (۱۳۴۵) مسائل ایران: جوانان و انقلاب، مجله مسائل ایران، شماره ۳۹، صص ۶-۲.
- کامور بخشایش، جواد (۱۳۸۶) کاخ جوانان؛ از تأسیس تا انحلال، فصلنامه تاریخ، مطالعات تاریخی، شماره ۱۸، از صص ۱۴۳-۱۱۸.

- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۴۳) مسئله جوانان در کشور ما، درس‌هایی از مکتب اسلام، سال پنجم، شماره ۹، صص ۶۰-۶۲.
- مجلس شورای اسلامی، دفتر امور زیربنایی (۱۳۷۶)، بهمین) گزارش نسل جوان ایران از زاویه جمعیت، بیم و امید به آینده، کد گزارش: ۴۱۰۲۹۴۴.
- مسئول جوانان کیست؟ فلسفه و کلام، مجله معارف جعفری، فروردین ۱۳۴۴، شماره ۴، صص ۳-۵.
- مکرری (۱۳۴۲) علل ارتکاب جرم، مجله حقوق امروز، شماره ۲، صص ۴۱-۴۰.
- موسوی، سید جمال‌الدین (۱۳۴۳) مسئله جوانان: روحیه جوانان را بشناسید و با درک مشکلات واقعی جوانان آنان را دریابید، مجله معارف جعفری، شماره ۱، صص ۷۷-۶۷.
- هادی‌زنوز، بهروز (۱۳۸۴) فقر و نابرابری درآمد در ایران، فصلنامه علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی، سال چهارم، شماره ۱۷.
- هوسرل، ادموند (۱۳۸۸) بحران علوم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی: مقدمه‌ای بر پدیدارشناسی، ترجمه غلام‌عباس جمالی، نشر گام نو.
- Althusser, Louis, and Étienne Balibar (1970) Reading Capital, translated by Ben Brewster, Librairie Francois Maspero.
- Althusser, Louis. (1962) For Marx, translated by Ben Brewster, the Pinguin Press.
- Besley, Tina A.C. (2010) Governmentality of Youth: managing risky subjects, Policy Futures in Education Volume 8 Number 5.
- Foucault, Michel (1998) Polemics, Politics and Problematizations, In Essential Works of Foucault, edited by Paul Rabinow. Vol. 1, The New Press, 1998.
- Kelley, Peter (2000) The dangerousness of youth-at-risk: the possibilities of surveillance and intervention in uncertain times, Journal of Adolescence 2000, 23, 463-476.
- Kelly, Mark G.E. (2018) Problematizing the problematic, Angelaki: Journal of the Theoretical Humanities, 23:2, 155-169.
- Maniglier, Patrice (2012) bachelard and the concept of problematic: What is a problematic?, Radical Philosophy, No. 173.